

## شهید مصطفی سلیمانی



  
**ازبائری**  
سازمان جامع سوادداری و وزارت معیاد استان بوشهر

نام پدر	سلیمان
تاریخ تولد	۱۳۴۲/۰۶/۰۱
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۰۱/۳۰
محل شهادت	پادگان حمید
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	دیپلم
مدفن	اهرم

## زندگینامه

مصطفی سلیمانی فرزند سلیمان در سال ۱۳۴۲ در یک خانواده کشاورز در محله دهران اهرم دیده به جهان گشود و از طفولیت با رنج و مشقت آشنا شد و از همان زمان کمک و مهربانی به ضعفا را دوست می داشت و در سن ۷ سالگی روانه دبستان شد و تحصیلات ابتدایی خویش را در مدرسه (مدرس) نوشیروان سابق به اتمام رسانید و پس از دوره راهنمایی وارد دبیرستان شد و در دبیرستان آیت الله طالقانی در رشته فرهنگ و ادب به تحصیل مشغول شد در دوران تحصیل دوستان بسیاری پیدا کرد و با همه آنها با محبت و مهربانی رفتار می کرد. اخلاق خویش او را از سایر بچه ها متمایز کرده بود دوران دبیرستان او مصادف بود با مبارزات قهرمانانه ملت بزرگ ایران بر علیه رژیم ستم شاهی پهلوی که وی نیز همراه و همگام با سایر برادران دانش آموز در تظاهرات و راهپیمایی ها فعالانه شرکت داشت. مصطفی در کودکی به ورزش به خصوص فوتبال علاقه بسیار داشت و در تیم پرسپولیس اهرم در زمین های خاکی (زمین آب انبارها) فوتبال را شروع کرد و این قدر بزرگ منش و جوانمرد بود که باتوجه به مشکلات عدیده ای که داشت به دیگر بازیکنان که مشکل داشتند کمک مالی می نمود و به آنان احترام می گذاشت و در جذب بازیکن کوشش در راه پیشرفت فوتبال شهرستان به خصوص در محله ای که زندگی می کرد هیچ گونه کوتاهی نداشت احترام خاصی به بزرگان و پیشکسوتان فوتبال تنگستان خصوصا به مریبان خویش داشت از دیگر اخلاقیات خاص ایشان این بود که اگر کسی در محل قصد بدی داشت یا اینکه به ضعیفی ستم می نمود به شدت با ایشان برخورد می نمود و از این گونه افراد متنفر بود.

مصطفی به علت علاقه به خدمت مقدس سربازی و دفاع از میهن اسلامی زودتر از موعد مقرر در تاریخ بیستم مرداد ماه ۱۳۶۳ راهی خدمت شد. دوران آموزشی را در دشت آزادگان و سپس به پادگان حمید انتقال یافت و تا لحظه آخر دوشادوش همزمان خویش از مرزهای کشورش در برابر صدامیان متجاوز ایستادگی نمود و سرانجام در تاریخ ۳۰/۱/۶۴ در حال انجام وظیفه در همین منطقه به درجه عظیم شهادت نائل گشت.

## وصیت نامه

### سفارش و وصایای شهید

از دیار جبهه و منطقه جنگی خوزستان با شما حرف می زنم و دلم می خواهد همین طور که همقطارانم در روزها و شب ها همه سخن شهید و شهادت فی سبیل الله می زنند من هم امروز با شما این در سخن را باز کنم و به اصطلاح وصیتم را به گوش شما برسانم .

اما پدرم تو که همیشه نماز می خوانی و با خدای خودت حرف می زنی حتما می دانی که نماز وقتی نماز است که جهاد هم داشته باشد و کشته شدن در راه رسیدن به هدف هم قبول داشته باشی . پدرم می دانم مرا خیلی دوست و به عشق من نفس می کشی و اگر احیاناً خبر کشته شدنم را بشنوی از بس ناراحت شوی که باورت نشود ولی اینجا جنگ است و در جنگ آتش، گلوله ، باروت ، انفجار ، خمپاره و بمباران است . دشمن به کسی رحم نمی کند چه من باشم چه دیگری .

تو را به خدا اگر من کشته شدم برای رضای خدا صبر کن و مادرم را دلداری بده چون او خیلی دل نازک است و برایم جان می دهد . اقوام و خویشانم را یکی یکی سلام رسان و به آن ها سفارش کن که اخلاق دینی و رفتار اسلامی با هم داشته باشند و خودت هم همین طور صابر باشمرا هم حلال کن .

نمی دانم با مادرم چگونه حرف بزنم می ترسم تا بگویم ممکن است شهید شوم از بیقراری دق کند ولی این هم می دانم که مادرم پیرو حضرت زینب است و برای خدا خیلی می تواند صبر کند مادرم شیر و زحمات را بر من حلال کن و دعا کن سالم به سویت برگردم و اگر شهید شدم دعا کن با شهدا ۱۱ کربلا محشور شوم . در عزایم صبر کن و دل شیر داشته باش .

و تو برادر بزرگ و ارشدم حسین عزیز تو که مردی ، سواد و معرفت هم داری و معتقد به اسلام و شهادت و قرآن هستی پدر و مادرم را یاری کن و به آنها دلداری بده و تا زنده هستند مبادا سر سوزنی از تو ناراحت شوند . اگر من که فعلاً سرباز اسلام هستم و در لباس مقدس خدمت به جبهه ها به سر می برم غمی ندارم که کشته شوم ولی غم هجران و دوری شما مرا آزار می دهد . برادرم وقتی نماز می خوانی برای رزمندگان اسلام دعا کن و بدان که بالاخره اسلام پیروز است و من هم اگر لیاقت پیدا کردم که در ردیف شهدا باشم شما افتخار کنید که این نصیب همه کسی نمی شود . حسین جان سلام مرا به همه همکلاسی هایم و هم بازی هایم و هم محلی هایم برسان و بگو مصطفی تا آخرین دم و آخرین قطره خون در راه اسلام پایدار بود و به یاد خدا و شما نفس می کشید .

### خدا حافظ

### برادرت مصطفی

### سجایای اخلاقی شهید

شهید مصطفی سلیمانی از ابتدای دوران زندگی از عاطفه و محبت و برخورد مناسبی با دوستان و همبازی ها و آشنایان و علی الخصوص اعضای خانواده داشت نسبت به پدر و مادر و برادرش حسین بسیار صمیمی بود در دبستان مورد علاقه شدید معلمان و مدیران بود . به ورزش بسیار علاقه مند بود مخصوصاً ورزش فوتبال . او در کودکی و نوجوانی تیم فوتبال محله تشکیل داده بود شیفته باشگاه ورزشی پرسپولیس بود تا لحظه آخر شهادتش هم هرگز از پرسپولیس دست نکشید . اهل کار و فعالیت بود و در کنار درس و مشق مدرسه کار باغ و باغبانی را در

کنار پدر انجام می داد از نظر درسی بسیار کوشا بود و به شعر و شاعری هم چون عمویش مرحوم محمد سلیمانی که از نواغ تنگستان در زمینه شعر و ادب بود علاقه بسیار زیادی داشت از آثار و دست نوشته های این ادیب و فاضل اهل قلم تنگستانی گذری در کلبه ، دهقان و خان ، سیاه پوشی در گورستان و دو بیتی ها و رباعیات به جا مانده است که دوبیتی ها و رباعیات به زبان محلی و بومی تنگستانی و لهجه اهرمی و تنگستانی است و شروه گویان اهرمی از این ابیات در سروده های خود استفاده می کنند . مصطفی اهل مسجد و نماز بود و پیوسته به دوستان خود چنین سفارش می کرد . از بهترین سجایای این شهید گرانبایه علاقه و احترام خاص به پدر و مادر و برادرش بود که از نامه ها و دست نوشته های او چنین امری به خوبی هویدا است.

در جبهه و جهاد راه و رسمی خاص داشت و هرگز نشد که گلایه از سختی و دوری و فراق کند و بهترین جایگاه و بالاترین و ارزشمندترین لحظات خود را دفاع از آرمان های نظام مقدس جمهوری اسلامی و اطاعت از ولایت حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار نظام مقدس اسلامی داشت و چه زیبا با همه آرزوهای دیرینه ای که پدر و مادر و خود وی داشتند بهترین راه را پیمود و به قله بلند سعادت که همانا شهادت بود نائل آمد . راهی ستودنی و به یاد ماندنی که وعده های به حق خداوند تبارک تعالی و پیامبران الهی در ارتباط با شهید و شهادت گواه و مصداقی بر این سخن است .

### یک لاله ازین خاک

رفتی و نرفته است هوای تو از سر ما      داغ تو کمر بست به تسخیر جگرها

حکمی که ز فرماندهی عشق است مقرر      سودای سردار نشاند به چه سرها

یک لاله ازین خاک نروید که تا شد      بر سینه ی آفاق نیفکند شررها

مست می این جام چه پروا کند از جان      ساقی اگر آن جلوه نماید به نظرها

شیرازه اوراق جنون یکسره بگسست      شرح تو که شد زمزمه کوی و گذرها

عشق تو شعاع دل ظلمات جهان بود      ای نام تو فانوس گذرگاه خطرها

اینگونه که شوریده می ایثاری و پیکار

گردون فکند پیش تو از عجز سپرها

عهد تو به درگاه خدا بود شهادت

ای خون تو بخشنده سیلاب ثمرها

یاران تو آماده فرمان جهادند

بسته همه بر خدمت اسلام کمرها

## خاطرات

### خاطراتی از پدر شهید

از خاطرات به یاد ماندنی که از فرزندم مصطفی دارم زیاد است ، اما آنهاییکه بیش از همه در خاطرم مانده :

اولی کمکهایی بود که ایشان در امر باغداری با من داشتند . آبیاری باغ ، حرس چوب و برگ های اضافی و همچنین در کاشت نخل با من همکاری می کرد . ایشان در باغ با دست خودش نخلی کاشته بود که هم اکنون بزرگ شده و هرگاه به باغ می روم به یاد او می افتم و برایش فاتحه می خوانم و خرمای آن نخل را در راه خدا انفاق می کنم .

دومین خاطره زمانی است که همه اعضای خانواده رفته بودیم زیارت آقا امام رضا (ع) مشهد ، او در خانه مانده بود که نگهدار خانه باشد موقعی که برگشتیم ، او گوسفندی خریده بود ، موقع ورود ما در منزل آن گوسفند را ذبح کرد . (پدر شهید در حالیکه گریه می کرد این مطلب را بیان می کرد)

سومین خاطره از منطقه جنگی برگشته بود ، ساعت ۲ بعد از نیمه شب بود تا خیلی رنگش پریده و وضعیت ظاهری عجیب دارد . گفتم چرا اینگونه هستید گفت منطقه ای که نیروی ما در آن مستقر بود پادگان حمید توسط دشمن بعضی بمباران شده و تعدادی از همرزمانم شهید شدند و من هم در شرف شهادت بودم که متوسل شدم به جد آقا امام خمینی (ره) و نجات پیدا کردم.

چهارم در مکه معظمه بودم بعد از شهادت مصطفی خیلی نگران بودم مبادا شهادتش مورد قبول درگاه حق قرار نکرفته باشد . خیلی در فکر بودم و نگران . نیمه های شب خواب دیدم کسی با ندای بلند به من گفت حاج سلیمان نگران نباش فرزندت زنده است مصطفی زنده است . این خواب تسکین روحی بود برایم .

### خاطراتی از برادر شهید

مصطفی بسیار غیور و با شهامت بود و گذشت زیادی داشت . در عین حال شوخ طبع بود . یکی از همرزمان شهید تعریف می کرد که من از مار زیاد می ترسیدم بر حسب اتفاق یک روز به ماری بر خوردیم مصطفی دنبال مار دوید و پشت کله مار را گرفت و به شوخی آورد سراغ من وحشت کردم و دویدم او خندید سپس مار را بر زمین زد و کشت.

در آخرین مرخصی که در تعطیلات نوروز سال ۱۳۶۴ بود مصطفی به اهرم آمد و تعریف می کرد که بر اثر بمباران توسط نیرو های بعضی دو نفر از دوستانم در پادگان حمید به درجه رفیع شهادت نائل آمدند . چند روز بعد حمله ای از جانب دلیر مردان ایران زمین آغاز شد با خود این دعا را زمزمه می کردم . خدایا یک بار دیگر به من اجازه و رخصت بده تا جمال زیبای پدر و مادرو برادرانم را ببینم بعد مرگ حق همان شد که می خواست بعد از پانزده روز به منطقه عملیاتی مراجعت کرده بود همانطور که با خدایش عهد و پیمان بسته بود عملی شد و به لقاءالله پیوست



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران